



نظریات علمای بزرگ مسلمان در باب تربیت کودک

محمد عطاران

قسمت چهارم

خواجeh نصیر طوسی، ابن سینا، غزالی

♦ در میان فلاسفه اروپایی به خلاف رأی ارسطو و حکمای اسلامی... نظری ارائه شده که تربیت را عبارت از فن جلوگیری از تشکیل عادت می داند.

♦ پاره ای از متفکران امکان کاربرد این گونه از تربیت [تربیت عقلانی] را حداقل در دوران کودکی ناممکن و بعید می دانند.

عادت و رشد قوه داورى و قضای صحیح

پاره ای از متخصصان تعلیم و تربیت - همسو و موافق با افلاطون و سقراط - در مخالفت با تربیت مبتنی بر عادت، تعریف تربیت را رشد قوه قضاوت صحیح دانسته اند. به نظر این دسته کار مری یا معلم کمک به فرد در پرورش قوه قضاوت صحیح می باشد. منظور از قضاوت صحیح، اظهار نظری است که با دلیل همراه باشد. در هر مرحله از رشد با امور مختلف سروکار دارد و باید درباره آنها قضاوت کند. اگر از همان ابتدا مری به او کمک کند تا آنچه را انتخاب می کند، یا آنچه را که می پسندد از روی دلیل باشد بتدریج نحوه قضاوت درست را فرا می گیرد.

ارائه کنندگان تعریف مذکور معتقدند که: «رشد قوه قضاوت در هر مرحله قابل اجرا و لازم الاجرا است. معلم کودک کستان

ضمن بازی و گفتن داستان و تشویق کودک کان به دستکاری اسباب بازی و ساختن اشیاء مختلف به آسانی می تواند قضاوت صحیح را در آنها بوجود آورد. همین قدر که بچه دلیل انتخاب بازی معین یا جالب بودن قصه یا ساختن چیزی معین را درک کند و اصولاً در هر زمینه دنبال دلیل باشد در امور مربوط بخود بهتر می تواند قضاوت کند با تصمیم بگیرد. همین امر در دوره بچگی، دوره بلوغ و دوره ای که دانشجو در دانشگاه مشغول تحصیل است، قابل اجرا می باشد. مطابق این تعریف، عادت از آنجا که فاقد عنصر عقلانی می باشد، نمی تواند مورد قبول واقع شود و مبنای تربیت قرار گیرد.

عادت و آزادی اراده و عقل

در میان فلاسفه اروپایی، به خلاف رای ارسطو و حکمای اسلامی که تربیت را فن تشکیل عادت می دانستند، نظری ارائه شده

که تربیت را عبارت از فن جلوگیری از تشکیل عادت می داند.

کانت و روسوز جمله کسانی هستند که باور به تعریف مذکور دارند نظریه کانت درباره عادت ارتباط با نظریه او درباره اخلاق دارد.

مسأله اصلی ای که نظریه اخلاقی کانت به پاسخ آن اختصاص یافته بود این است: «ذات و ماهیت امور اخلاقی چیست؟» این سؤال را می توان به طریق دیگر مطرح کرد: «تضاد یک عمل اخلاقی با یک عمل غیر اخلاقی در چیست؟» پاسخ کانت به این سؤال، این است که عملی را می توان اخلاقی دانست که صرفاً به حکم «حسن تکلیف» انجام شده باشد و اعمالی که به سابقه تمایلات صورت گرفته باشد، غیر اخلاقی یعنی فاقد خصوصیت اخلاقی است. اینک باید دید منظور از این کلمات (تمایلات و حسن تکلیف) چیست؟

مردم غالباً در عمل راه و روش خاصی را می پذیرند زیرا که ناگزیرند مثلاً اگر دزدی در کمین من بنشیند، من ناگزیرم که پول خود را اگر داشته باشم به او بدهم، یا اگر امتناع کنم، مجبورم که نتایج آنرا تحمل نمایم در چنین موردی، ما معمولاً اعمال خود را نه به عنوان «اعمال ارادی» یا «اعمالی که انجام دادن آن را می خواستیم» توصیف می کنیم، و نمی گوئیم که «من تکلیف خود را انجام دادم». زیرا که آزاد و مختار نبودم بلکه چون نه از روی «تمایل» و نه به حکم «تکلیف» عمل کرده ام می گویند که من «مجبور بوده ام که چنان کنم». از این رو شرط لازم و ضروری هر عملی که از روی

«تمایل» یا به حکم «تکلیف» انجام می‌شود آنستکه به آزادی و اختیار باشد. یعنی هیچکس فرد را مجبور نکند که به طریق معینی عمل کند و گزینه رفتاروی جبری و اضطراری خواهد بود.

تکلیف و تمایل نیز با یکدیگر تفاوت دارند. تکلیف آن است که آدمی علی‌رغم تمایلات خود بایستی آنرا انجام دهد و وقتی مکلف بود باید ادای تکلیف کند. اما اگر تکلیفی در کار نبود، در آن صورت انجام دادن آن، برای او بستگی به تمایل یا ذوق و سلیقه او خواهد داشت. در عین حال عملی که از سر تکلیف و یا از روی میل انجام گردد، هردو، اختیاری است.

بعضی از فلاسفه معتقد بودند که در امور اخلاقی، آدمی از روی تمایلات خود عمل می‌کند، یعنی عمل را انجام می‌دهد که وی را خوشنود سازد.



عادت در آغاز موجب اختلالات جسمی می‌شود. هر چه شخص به تشکیل عادات بیشتری تن در دهد، به همان نسبت از آزادی و استقلال خودش کاسته است، چون انسان از این نظر شبیه سایر جانوران است. هر چیز که شخص در آغاز زندگی بدان خو گرفته باشد، مادام‌العمر نسبت بدان تمایلی حفظ می‌کند لذا باید از تشکیل هر نوع عادتی در بچه‌ها جلوگیری کرد و همچنین از تشویق آنان در مورد عاداتشان باید احتراز نمود... تنها چیز لازم بازداشتن بچه‌ها از تشکیل عادت است و بدین منظور بهتر است شرایط زندگی شان یکنواخت نباشد...^۲

عادت و نسبیّت ارزش‌ها

در مخالفت با عادت، پاره‌ای نیز متمسک به نسبیّت ارزش‌ها شده و اظهار داشته‌اند که در عصری که ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی به سرعت در حال دگرگونی و تحول است و ارزش‌های رایج در عصر ما با ارزش‌های حاکم بر جامعه نسل آینده و اطفال فعلی متفاوت خواهد بود، خو دادن کودکان با ارزش‌های پدرانشان، آنان را در تطابق با معیارهای زمان خویش دچار ناسازگاری خواهد نمود و مایه شکستشان را در همسازي با روزگارشان فراهم می‌کند از این رو، قائلین به این نظر در تربیت کودک پیشنهاد می‌کنند که کودک را بگونه‌ای باید تربیت نمود که دارای ذهن انعطاف‌پذیر بوده و بتواند با تشخیص موقعیت، مبتنی بر عقل و اندیشه، خود را با محیط خویش تطبیق داده و تحولات ارزش‌ها و اخلاقیات در وی ایجاد تعارض نکند.

تعقل و عادت: پارادوکس تربیت

پاره‌ای متفکران با وجود آنکه بر این باورند که تربیت آدمی باید بدانجا منتهی شود که او از سر تعقل، هوشیارانه و خودانگیخته عمل کند و برای رسیدن به این مقصد، تکیه بر تربیت عقلانی وی دارند. ولیکن امکان کاربرد این گونه از تربیت را حداقل در دوران کودکی ناممکن بعید می‌دانند، چرا که کودک - به زعم اینان - در سطحی نیست که بتوان برای او استدلال نمود و فاقد توان لازم شناختی برای فهم دلایل امور می‌باشد و اگر چه به استدلالات گوش می‌سپارد ولی در عمل انگیزه او متأثر از استدلال آنها نمی‌باشد. تفصیل بیشتر این مدعا آن است که:

که برای ادای تکلیف و احترام به قانون عمل می‌کند»^۱ و هدف تربیت را از نظر کانت می‌توان چنین استنباط نمود که «تربیت، پرورش انسانی است که مبتنی بر اراده و عقل و از سر تکلیف عمل نماید». از این رو کانت با عادت که نقش اراده و عقل را بزعم وی ضعیف می‌سازد، از بی مخالفت برمی‌آید و می‌گوید که چیزی به صورت عادت در انسان درآید، در انجام آن، اراده و عقل نیست که نقش بازی می‌کند و کار نیز بالنتیجه از سر تکلیف صورت نمی‌پذیرد، بلکه از بی تمایلی است که بر اثر تکرار زیاد عمل در فرد بوجود آمده و گریزی از آن نمی‌تواند داشته باشد.

از این رو کانت درباره تربیت کودک می‌گوید: «سعی در عادت دادن کودک به هر چیزی بس محاطره‌انگیز است... عادت نتیجه تکرار دائمی هرگونه لذت با عمل است تا آنجا که طبیعت ما بدان لذت یا عمل محتاج شود... وقتی به چیزی عادت کردیم، ترک عادت دشوار است و چون استعمال مکرر هر چیزی دگرگونی در کنش اندام‌های مختلف بدن ایجاد می‌کند، ترک

*** حکمای مسلمان...
استدلال نمودن با کودک را
بی ثمر و عقیم دانسته، دوره
کودکی را تنها مرحله عادت
دادن کودک به آداب
می‌شمردند.**

اما کانت چنین بیانی را درباره اخلاق رد می‌کند به نظر او آدمی فقط وقتی به نحو اخلاقی رفتار می‌کند که اسیر احساس و تمایلات خود نباشد و صرفاً به آنچه که مکلف است قیام کند. بدین سان «کسی که به تکلیف خود عمل می‌کند» کاری می‌کند که تمایل یا خواستار انجام آن نیست بلکه به آن دلیل که تشخیص می‌دهد که انجام آن وظیفه اوست یعنی مکلف است و باید آن را اجرا کند. پس کسی که کاری را صرفاً به علت اینکه از انجام نیافتن آن می‌ترسد انجام می‌دهد (مانند ترس از زندانی شدن به سبب نپرداختن دین) یک شخص تربیت یافته و اخلاقی نیست و نیز عمل کسی را که بدهی خود را بدین‌خواه و از روی تمایل خویش باز می‌پردازد نمی‌توان عمل اخلاقی بشمار آورد. بدین سان اخلاق بنظر کانت دقیقاً با تکالیف و واجبات شخص بستگی و ارتباط دارد انسانی که اتفاقاً به مواعید خود وفا می‌کند یا کسی که برای احتراز از مجازات دیون خود را می‌پردازد، یا کسی که احساس می‌کند که سرانجام به سود اوست که چنین کند، انسانی تربیت شده نیست. وی تنها در صورتی که بفهمد که باید به وعده‌های خود وفا کند و دیون خود را بپردازد زیرا تکلیف اوست که چنین کند - صرف نظر از نتایجی که عمل کردن یا عمل نکردن آن به بار خواهد آورد - انسانی تربیت یافته است. بدین سان انسان نیک «یعنی انسانی دارای خواست و اراده نیک» یعنی انسانی

اولاً - شواهد قاطعی وجود دارد که تأثیر یادگیری‌های اولیه و اهمیت آن را در رشد آتی انبساط می‌کند در این زمینه می‌توان به آراء فروید، بالبی و هارلو اشاره نمود که تأکید براهمیت یادگیری‌های اولیه در رشد شخصیت دارند و نیز نظرات هب در این باره قابل توجهند بر این اساس مراقبت از یادگیری‌های نخستین کودک، قابل توجه است چرا که اگر فعلی، از کودک یک یا دو بار سر بزند و با مانعی برخورد نکند یعنی از آن جلوگیری نشود، آنرا برطبق قانون «حد اقل کوشش» تکرار خواهد نمود و اندکی نخواهد گذشت که در وی جایگزین شده و رفع آن در صورت ناپسند بودن فعل دشوار خواهد بود.

ثانیاً - نظریه فروید درباره فرآخود و تئوری پیازه درباره رشد اخلاقی - هردو - حکایت از آن می‌کنند که تا سن معینی، قواعد برای کودک به عنوان اموری خارجی، غیر قابل تغییر و غالباً «مقدس» تلقی می‌گردند.

پیاژه اعتقاد دارد که اخلاق درست مانند هوش، زبان و بازی، در خلال مراحل متوالی و به صورت نظام دار رشد می‌کند، هر مرحله متوالی منجر به مرحله بالاتری از آگاهی اخلاقی می‌شود.

پیاژه رشد اخلاقی کودک را به سه مرحله تقسیم می‌کند:

۱ - مرحله پیش اخلاق،^۱ مرحله ای که تا چهار سالگی به طور می انجامد و در طی آن کودک هیچ گونه احساس تبعیتی از قواعد ندارد.

۲ - مرحله قراردادی^۲ یا مرحله دیگر پیروی که محدوده سنی چهار تا هفت سالگی را در بر می‌گیرد، در این سنین کودک بطور کورکورانه (ونه از روی اعتقاد) از بزرگترها تبعیت می‌کند. در این سنین همه بزرگترها قدرتمند بنظر می‌آیند و کودک خود را ملزم به اطاعت از قدرت و گردن نهادن به تنبیه کودکان بزرگتر و بزرگسالان می‌داند.

۳ - مرحله خود پیروی^۳ که از سن هفت تا دوازده سالگی به طول می‌انجامد و در این مرحله کودک قوانین را با توجه به اهداف و نتایج آنها می‌پذیرد و از آنها تبعیت می‌کند.^۴ کولبرگ و همکارانش نیز رشد توانایی کودکان را در قضاوت رفتار بر حسب استانداردهای اخلاقی مورد مطالعه قرار داده‌اند. به این ترتیب که از گروهی از کودکان خواسته شد اعمال خلافی را که به دنبال آن، پاداش می‌آمد و اعمال خلافی را



که به دنبال آن تنبیه می‌آمد ارزشیابی کنند. پس از تجزیه و تحلیل نتایج مشاهده شد که کودکان از نظر اخلاقی در سه سطح قرار دارند:

در سطح اول لذت جویی مورد نظر کودکان بوده و آنها برای کسب لذت و یا فرار از تنبیه از مقررات اخلاقی تبعیت می‌کردند.

در سطح دوم قوانین و مقررات اخلاقی برای ایجاد رابطه خوب با دیگران و مورد قبول قرار گرفتن توسط آنها در نظر گرفته شده بود و بالاخره در بالاترین سطح کودکان مقررات اخلاقی را به عنوان یک قانون قبول شده در نظر می‌گرفتند و خود را ملزم به اجرای آن می‌دانستند.^۵

بر این اساس برخی وجود سطوحی چنین را دلیل بر نقض قوه شناختی کودک دانسته معتقدند که کودک باین دلیل نمی‌تواند تربیتی مبتنی بر تعقل داشته باشد و مفاهیم اخلاقی وقتی ایجاد می‌شود که کودک به اندازه کافی رشد کند و قادر به تفکر انتزاعی باشد. کودک در ابتدا خوب و بد

*** اگر تعریف تربیت را عبارت از رشد قوه قضاوت منطقی بدانیم، بر اساس آنچه غزالسی، خواجه و ابن سینا همچون شماری از روانشناسان نظر دارند، تعریف مذکور درباره مرحله پس از کودکی صادق است.**

رفتار خود را بر حسب قبول و یا رد مادر و پدر و اطرافیان خود می‌سنجد و دلیل خوبی و بدی آنها را نمی‌داند. از این رو کودک باید در ابتدا خوب و بد را، بیاموزد بدون اینکه توجهی در مورد آنها لازم باشد و وقتی به اندازه کافی رشد کرد و قادر به تفکر انتزاعی شد باید دلیل خوبی و بدی رفتارها برای او روشن شود.^۶

موریس دبس مربی مشهور فرانسوی درباره تربیت کودک و امتناع تربیت عقلانی وی می‌گوید: «غالباً» رام کردن یا ایجاد عادات ماضینی را با تربیت مغایر می‌دانند، اما این بحث کهنه و قدیمی و مصنوعی است، خاصه وقتی سن طفل را فراموش کنیم، زیرا تا موقعی که نمی‌توان دلیل وجود قواعد یا عاداتی را که به کودک تحمیل می‌شود، باوفهماند ایجاد عادات تا حدودی لازم و اجتناب ناپذیر است. اما هر قدر کودک بزرگتر می‌شود، سهم ایجاد عادت به نفع شیوه‌های دیگر تربیت کاهش می‌یابد و انگهی از همان مرحله اول این رام کردن شبیه به رام کردن حیوان نیست. این کار چون درباره موجودی با هوش و حساس انجام می‌گیرد بیشتر صورت نظم بخشیدن را دارد که اساس احساس همدردی به معنی روان‌شناسی کلمه است... من اقرار می‌کنم که با عقیده کسانی که از عواقب عادات بیم دارند تا جایی که آنها را در راه حیات اخلاقی مانع می‌بینند موافق نیستم.

این وظیفه ماست که در آینده نیروی جدیدی در برابر عادت قرار دهیم تا طفل بتواند آنها را تحت سلطه خود درآورد و رفتار را بنابر ضوابط دیگر منظم کند و به اخلاق اختیاری واصل گردد. البته نخستین چین خوردگی‌ها آثار عمیقی در ذهن می‌گذارد. لکن اگر این عادت خوب باشد معلوم نیست چرا باید از خطر آنها ترسید و اعلام خطر کرد؟ و اینکه می‌گویند هرگاه ما اراده کنیم کودک به هیچ چیز عادت نخواهد کرد، اشتباه بزرگی است، زیرا تشکیل عادت جریانی است که در هر نوع رفتار انسانی اثری از آن دیده می‌شود... باید متوجه بود که اخلاق مبتنی بر عادت ولو اینکه بر اثر محبت تلطیف شده باشد، صورت بسیار ابتدائی از اخلاق اجتماعی است. این اخلاق را اخلاق پیروی از دیگران و اخلاق غیر اختیاری و خلاصه رفتار ما قبل اخلاق می‌توان نامید، با این همه ظاهراً تنها اخلاق ممکن و بنابر این تنها اخلاق مطلوب در این دوره است و با وجود تمام نقایص نباید آن را

مورد سرزنش قرار داد زیرا برائرت آن طفل می تواند با ظرافت و ادب در برابر فضیلت نخستین سر فرود آورد. علاوه بر این اگر از نزدیک بامور بنگریم، خواهیم دید که در کنار این اخلاق ساخته از عادت در همین دوره، علائمی چند از حیات اخلاقی دیگری که در نردبان تحول در پله بالا تر قرار گرفته و مثلاً متوجه امور ذوقی و زیبایی است وجود دارد و این علائم نشانه ای است که ما را به آینده امیدوار می سازد.^{۱۱}

حکمای مسلمان، به همان علت که ذکر نمودیم، استدلال نمودن با کودک را بی ثمر و عقیم دانسته، دوره کودکی را تنها، مرحله عادت دادن کودک به آداب، می شمردند و ارائه دلیل به کودک را به گذشتن از دوره کودکی و رشد تفکر انتزاعی وی، حواله می نمودند. غزالی در کیمیای سعادت، در این رابطه چنین می گوید: «چون چنین پروردند هر که بالغ شود، اسرار این آداب با وی بگویند که مقصود از طعام آن است که بنده را قوت اطاعت خدای تعالی بود و مقصود از دنیا زاد آخرت است که دنیا باکس نماند و مرگ ناگاه اندر آید. عاقل آن

بود که از دنیا زاد آخرت برگردد تا به بهشت و خشنودی خدای تعالی رسد و صفت بهشت و دوزخ با وی بگفتن گیرد و ثواب و عقاب کارها با وی همی گویند. چون به ابتدا به ادب پرورید، این سخن ها چون نقش بر سنگ بود و اگر فرا گذاشته باشند چون خاک از دیوار فروریزد»^{۱۱}

در اخلاق ناصری از زبان خواجه نصیر طوسی نیز همین معنا را، آشکارا می بینیم، آنجا که می گویند: «و چون از مرتبه کودکی بگذرد و اغراض مردمان فهم کند، او را تفهیم کنند که غرض اخیر از ثروت و ضیاع و عبید و خبیل و خو و ظرح و فرش، ترفیه بدن و حفظ صحت است، تا معتدل المزاج بماند و در امراض و آفات نیفتد، چندانکه استعداد و تاهب دار البقا حاصل کند و یا او تقدیر دهند که لذات بدنی خلاص از آلام باشد و راحت یافتن از تعب تا این قاعده را التزام نماید»^{۱۲}

با وجود آنکه نظام عقلانی رفتار، فراتر از دریافت و فهم کودکان می باشد، ضروری است که کودکان از حیاط عادت و سنت به کاخ تعقل و استدلال وارد شوند و این

مقصود است که آغاز تحقق آن می تواند او را بلوغ و ظهور تفکر انتزاعی در کودک باشد و اگر تعریف تربیت را عبارت از رشد قوه قضاوت منطقی بدانیم، بر اساس آنچه غزالی، خواجه و ابن سینا، همچون بسیاری روانشناسان نظر دارند، تعریف مذکور درباره مرحله پس از کودکی صادق است.

پاورقی:

- ۱- اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، ص ۸۸ - ۹۰.
- ۲- کلیات فلسفه ۵۵ - ۸۸.
- ۳- تعلیم و تربیت ص ۲۹ - ۳۰.
- ۴- Premoral
- ۵- Conventional
- ۶- Autonomy
- ۷- کودک چگونه فکر می کند، ص ۱۰۹.
- ۸- کاربرد روانشناسی در آموزشگاه، ص ۳۳ - ۳۴.
- ۹- پیشین، ص ۳۲ - ۳۳.
- ۱۰- مراحل تربیت، ص ۲۳ و ۱۰۲.
- ۱۱- کیمیای سعادت ج ۲، ص ۳۰.
- ۱۲- اخلاق ناصری ص ۲۲۷.

گزارش فعالیت های کانون های پرورشی دانش آموزان تهران

در تابستان سال جاری کانون های پرورشی دانش آموزان تهران در زمینه های مختلف فرهنگی فعالیت های ثمر بخشی با همکاری عده ای از صاحب نظران در امر تربیت و تعلیم و با استفاده از یاری مسئولین کانون های شهیدفتح، شهید مطهری مالک اشتر، حر، سلمان و ابوذر داشته است، که ذیلاً به پاره ای از این تلاش های ارزنده و موفق اشاره می شود.

کلاس هایی جهت تعلیم قرآن، اصول، اخلاق، احکام، معارف، عربی، زبان، ریاضی و دیگر مواد درسی مورد نیاز دانش آموزان تشکیل شده و مورد بهره برداری علاقمندان قرار گرفته است. همچنین برنامه های آموزشی هنری در رشته های خوشنویسی، طراحی، تئاتر نویسندگی، سرود، عکاسی، هنرهای دستی، خیاطی و بافندگی ترتیب داده

غرب و غرب زدگی

سنّتی». «فرهنگ ملی» و «فرهنگ اسلامی» یاد می شود صحبت کنیم و سپس بحث خود را از «چرایی» ورود فرهنگ اومانیستی مغرب زمین آغاز کرده و نهایتاً به «چگونگی» انتشار و غلبه آن بر فرهنگ سنّتی اسلامی ایران بپردازیم.

انحراف تاریخی مسلمین از فرهنگ اصیل قرآنی

قبلاً اشاره کردیم که فرهنگ شد که تعداد قابل ملاحظه ای از هنرجویان از آن استفاده کردند. در رابطه با ورزش نیز در رشته های مختلف ورزشی فعالیت های مفیدی صورت گرفت در طول تابستان کتابخانه همچنان فعال و مورد استقبال اعضا واقع شده و علاقمندان جدیدی نیز جذب فعالیت های کتاب و کتابخوانی گردیده اند.

اصیل قرآنی که پیامبر اکرم (ص) در جهت ساختمان نظام سیاسی - اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی مبتنی بر آن، تا سر حد جان متحمل مشقات گوناگون گردید، با رحلت نا به هنگام آن حضرت و اختلافات مسلمین هرگز تحقق و فعلیت کامل نیافت و همچنان «بالقوه» باقی ماند.

کانون علاوه بر تلاش های مذکور در زمینه تشکیل اردوهای مختلف و ترتیب مسابقات نیز کاملاً موفق بوده است با آرزوی توفیق بیشتر این عزیزان در امر سازندگی در انتظار دریافت گزارش های بعدی هستیم.